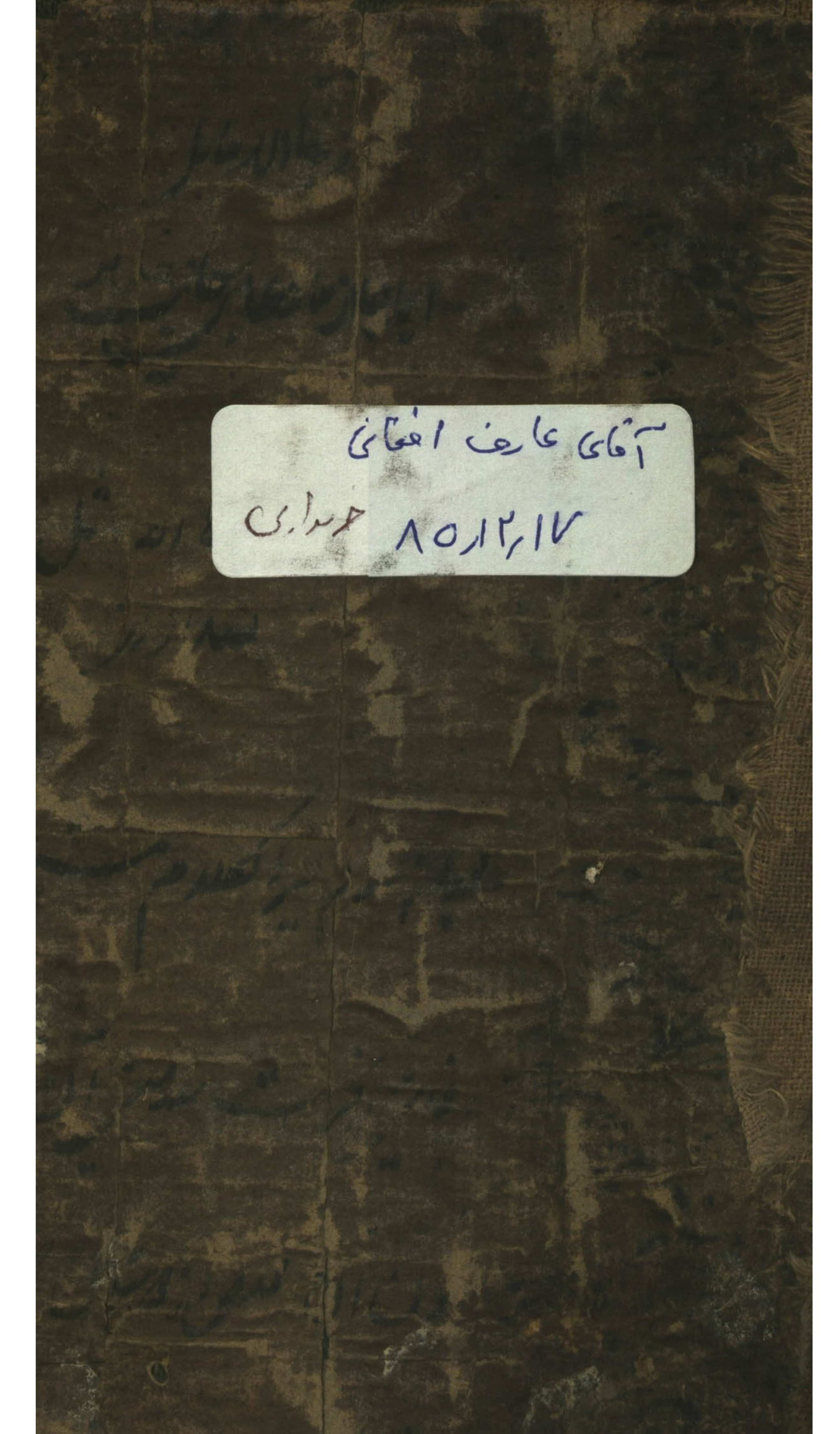

آقای عارف افغانی
۸۵/۱۲/۱۷ خریداری

بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم اللهم ...

برادر عزیز القدر بلند اقبال
صاحب ام جیو دام اقباله و ضاعف اجلاله
بعده پوشیده و محجب برای آن فیض
پرای مبالغ که انجانب را چنان اوازه
بگوش هوش رسیده که از دست زن
آن صاحب باباجی صاحب را خفت و حجاب
لت میرساند عجب الطاف ست که در
زنده گانی و در عمر باقی آن برادر بابا
حی صاحب خود را سبکسار [illegible] عاید

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
ما في بطن هذه المرأة سمّيته
باسم محمد فانت ايضاً سمّيه
باسم محمد و بحرمة اسم محمد

بسم الله الرحمن الرحيم يا قاهر
ذا البطش الشديد انت الذي لا يطاق
انتقامه يا قاهر سه روز بخوانند
سه هزار بار در روز شنبه شروع کند یا روز
هزار بار بخوانند اگر دو ماه شود در بطن
زن بجای حمل انگشت سبابه از دست
راست بنهد بهفتم بخوانند سه روز سحر
پیغمبر علیه السلام گفت هر که در وقت خواب
رفتن ده بار بگوید لا اله الا الله محمد الرسول الله فرشته ندا کند ای مؤمن بهشتی شدی
و چون کسی از خواب بیدار شود و بگوید لا اله
الا الله محمد الرسول الله حق تعالی گوید الی بنده
من اشهد یا ملائکتی و قد غفرت له

بسم الله الرحمن الرحیم الله الصمد چهار
لک بار بخواند در یک چله خواهنده بیابند

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که دم بدارد باید که غذا لطیف خورد مثل شیر برنج و از گوشت
و چرب احتراض نماید اما نفس فرود که قسم دویم ست
دایم با بسته نگاه دارد به هیچ وقتی بیرون شدن ندهد
مگر بوقت حاجت انسانی در محافظت چند چیز دست
دهد اول وجود او همه تندرست باشد و عمر دراز
شود و پیری و ضعیفی در وراه نیابد باصطلاح ایشان
این دو باد را آب حیوة گویند بفرع که مذکور شد مشغول
بماند بسیار فواید معاینه کند و اگر خواهد که عالم غیب
مشاهده کند نظر دو چشم ابر قه بینی بدارد و در ان حالت
بکلمه الله الله در دل وهم کند این چنان بکمال رسد هر که
در نظر او آید مسحور و مسموم و هیچ زهر و سحر کار نکند هیچ
علت او را نشود و مستجاب الدعوة شود و از کشف غیب
مشهود گردد و محلهای وهم در اصطلاح ایشان هفت
موضع اند مقعد فرود ذکر ناف دل حلقوم میان دو ابرو
تاریک سر که انبی سوراخیست که خاطر نیست اما چون روغن
بمالند بدم کشند بوی آن بدماغ یابد و در حالت

بسم الله الرحمن الرحیم	دم اُشر در سبق اول یفتا

بار درود بخوانند درود اینست اللهم صلی علی محمد و علی
آل محمد بکل داء و دواء و بعدد کل علت و شفاء و بعده
یک هفت بار فاتحه بخوانند بعده این دعا بخوانند اعوذ
بکلمات الله التامات من شر الشیطان کما هو بعده یک بار الله دعا
بخوانند اللهم اشفنی بشفائک وداونی بدوائک واعفنی من
کودکی از محل زم

کودکی از محل زم مینماید فی مجیب و از جمله تمام این محل
شریفتر است و اقرب تر است بحصول مقصود بدانکه چون
خواهد که در عالم وهم در آید و از عالم غیب چیز معاینه
کند پس کلیمه بنز و این هر محلی را منصب منسب کرده
اند همان کلیمه در همان محل وهم کند خواص از فکر زده تر
اشره دهد اول وهم مقعد آغاز کند یعنی فکر خویش را در ان
محل بدارد و آن محل خلاست و این کلیمه را در ان حالت
بدل گوید نه بزبان و کلمه بگوید یا هو انیس یعنی
یا رب در ین و تمام جمله محسوسات دفع شوند دویم فرود
ذکر میان خفتین وهم کند و این کلیمه بگوید او اُم یعنی
یا قدیم و در ین وهم هر چه در خاطر بکند همان داند معاینه
شود از صلاح یا از فساد و این محال مشترکیست سیوم در ناف
وهم کند و این کلیمه گوید کهیش یعنی یا خالق در ین

وبه نستعين
يا فتاح يا فتاح يا فتاح

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله رب العالمين على كل حال والصلوة على رسوله
في كل مقال بعد از حمد و الصلوة مي گويد بندهٔ درويشان
بلكه خاك روب آستانه ايشان فقير حقير بهاؤ الدين ابراهيم
الانصاري القادري الجشتي بصّره الله بعيوب نفسه چون
ديدم كه طالبان اهل تصوف فصل تمام و گواه شش بليغ
دارند كه چند اسرار صوافيه ياد گيرند تا بمقصود در رسند و
اين تأليف را رساله شطاريه قادريه نام نهاديم چون سالكان
راه احديت و واصلان راه صمديت ازين كلمات بهره يابند
ثواب جزيل و اجر جميل در ديوان الهي ثبت شود و اين داعي
الى الخير كفاعله باشد درين رساله چند فصل از اسرار الله
آورده ايم تا هر كه اين را پيشوائي خود سازد او بمقصود رسد

رسد زيرا كه كلمات مرشد آن يك از منجيات است بلكه
چون مرشد نباشد وهمين كلمات پيش گيرد با صلاح خويش
گيرد بيان فرموده اند طالب صادق بصدق ورزد و ورد
سازد البته بمقصود در رسد كه گفته اند القلم احد اللسانين

فصل اول در كيفيت سلوك بدانكه اسعدك الله تعالى
الى صراط مستقيم كه راه حق و صفاى باطن ظاهر نگردد
تا آنكه تصفيه و تزكيه و تجليه نكو داند پس حصول تزكيه
تزكيه نفس است و آن كم خوردن و كم خفتن و كم گفتن و
كم با خلق بودن و استقامت بر توبه ماندن و آن حاصل
نشود مگر بمحاسبه كرد از خويش يعنى از اول روز تا آخر
روز كردارهاي خويش قولاً و فعلاً و حركةً و سكوناً
پيش دل عرض كند هر كه موافق شرع باشد ازان شكر
گويد و آنچه مخالف باشد ازان توبه كند و در ازالت صفات

دور كردن

زمیمه مشغول باشد واصل زمیمه حسد وبغض وغیبت و
کبر وبخل ومانند آن وهر روز صفتی از اوصاف زمیمه دور کند
تا نفس مزکی شود واوصاف زمیمه را باوصاف محموده بدل کند
چنانچه علم وحلم وحیا وسخاوت وتواضع ورضا وتسلیم و
غیرها وشب بیداری وکم آزاری واندک خواری ومانند
آن پس درین جا فنا حاصل آید وفنا عبارت از ازالت او
صاف بشریت چنانچه در خبر هست لن یلج ملکوت السموات
من لم یولد مرتین ولادت اولا معلوم هست ولادت
ثانی فناء اوصاف بشریه فافهم وغنیمت باز در تصفیه دل
مشغول شود که حصول طریقه در تصفیه دل هست وتصفیه
دل حاصل نشود جز بمصقله چنانچه در خبر هست لکل شیء
مصقلة ومصقلة القلب ذکر لا اله الا الله یعنی دل هرگز
صاف نشود از کدورات ناصوابی تا مداومت پاس انفاس

انفاس بذکر نفی واثبات در خفی نکند وپاس انفاس
آن هست که زمانی ومکانی نفس را در بالا بدمیدن برآمدن و
فرود رفتن نفس مرید صادق ذاکر باشد خواه بذکر جلی
خواه بذکر خفی بقوت شدیده در وقت دل ضرب کند
تا آنگاه روزن دل گشاده گردد ودو سوراخ دل دور
شود ودل دو سوراخ دارد یکی فرود دوم بالا وآنکه
بالا هست در همه حیوانات ظاهر ومرئی هست واوان
فرود غیر مرئی هست چون سالک بذکر جلی در خلا بلند
جامه چهار الفی که آن تردید الله باطل هست والا الله
باقوت در دل صنوبری بطریقه حدادی ضرب کند که در
بالا گشاده گردد اما در فرود بذکر خفی گشاده گردد بعد
از مشقت تام وریاضت تام وخفی آن هست نفس را فرو
بند تا آنکه نفس بحد تنگی رسد ودر وهم ودر وهم
فکر

ذاکر باشد بعده در فرود وا زمی شود وانوار احدیت روئی
نماید عمودی از انوار وحدت فرود آمد کاین و باین درین
محال گردد هر که در بیست وچهار ساعت که در روز وشب
آمد مشغول باشد وهمه ساعات را دریابد وهمه را در طاعت
گذرانیده باشد آنکه طالب صادق راه خدای تعالی باشد ومقصود
در رسد واین ساعت را بهترین ساعتها بداند چنانچه در خبر
هست اَلتَّفَکُّرُ سَاعَةً مِنْ خَیْرٍ مِنْ عِبَادَتِ سَبْعِیْنَ سَنَةً
ودر خبر دیگر آمده هست اَلدُّنْیَا سَاعَةً فَجْعَلْهَا طَاعَةً ازین تفکر
وازین طاعت تفکر باطن در پاس انفاس وذکر خفی مراد هست
ای عزیز تنگی نفس سخت تر از آتش هست چه حبس نفس شحم
گر در دل هست می گدازد وخناسی بر سویدائی دل نشسته هست
او با تشگر می گریزد وصفت بشریت محو می گردد وعمودی
از انوار تجلیات حضرت قدس در باطن طالب فرودی

فرود می آید وازین جا خبر بذات حاصل آید ونفس
صفت دل گیرد ودل صفت روح گیرد وروح صفت سر گیرد
وسر صفت حق گیرد که اِتَّصَفُوْا بِاَوْصَافِ اللهِ این جا دست
دهد وتجلی روح رو نماید منزل رفیع ومقام شریف هست
درین مقام خلافت دست دهد چنانچه بزرگی می فرماید
الصوفی اذا انسلخ من قشر البشریة وتطهرت نفسه
وصفت قلبه وغلبت روحه فامره بیده امر الله بید
ذالک ای صوفی یفعل کیف یشاء باذنه دست دهد هر
چه بیند وگوید وکند با مراد باشد این را اتصاف گویند نه
اتحاد چه مذهب اتحاد وحلول باطل هست که الحلول الحا
چون آهن در آتش افتد صفت او گیرد بل مسمی باسم او شود
وهر چه از آتش صادر شود از او نیز حاصل آید وهو ا
الاحراق اما عین آتش نباشد گاه باشد که از لاهوت

بملکوت آرند واز ملکوت بملک رد کنند وگاه بود که باطن او در عالم
بود وظاهر او بملک واین مقام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم که کُنْ مَعَ الْحَقِّ وَمَعَ الْخَلْقِ اي بالظاهر مع الخلق و
بالباطن مع الحق بحیث لا یشغلک الخلق عن الحق و
الحق عن الخلق این مقام اقتدا ئیل هست وولایت
ومشیخت جز درین مرتبه تصور ندارد که الشیخ هو الکائن وا
البائن ومقام مشیخت بالاتر از مقام ولایت هست چه الولایت
هو الفناء في الله والبقاء بالله والظاهر بصفات الله وصفاته وا
المشیخت هو التصرف في عالم الملک والملکوت باذن الله وامر و
بر نفس وشیطان جز باتباع ومدد پیر ظفر نیابد در جمیع
امور وکارها پیر ومرشد را حاضر تصور کند وروحانیت
شیخ یک لمحه از خود غائب نداند چون ربط دل با مرشد باشد
بکمال رسد آنچه دور باشد هم اثر پیدا شود وآید هر

وآن هرچند اساس کار محکم تر مرتبه او بلند تر وهرچند
با محبوب ملاقات دیر تر اشتیاق غالب تر ولذت بیشتر باید
که طالب استوار قدم باشد وخطرات نگاه دارد وخطرات چهار
اند یکی رحمانی دوم ملکوتی سوم شیطانی چهارم نفسانی
علامت رحمانی آنست که محبت وشوق واشتیاق وطلب حق
در دل باشد وعلامت خطرات ملکی آنست که حریص بر عبادت
وحسنات باشد وعلامت خطرات شیطانی آنست که قصد
بر معاصی ومناهی وخلاف رضای حق در دل باشد وعلامت خطرات
نفسانی آنست که حریص بر شهوات ولذات وخوشوقتی
حظوظ عاجله در دل باشد باید که طالب حق سه خطره دور
(مراد دنیا)
کند وخطره رحمانی را قرار دهد بعده در عبادت وذکر وفکر حضور
وخشوع وخضوع دایمی باید در ذکر وفکر مشغول باشد وهر ذکری
که با فکر باشد فتح باب کند دیگر باید دانست که دل چه شکل دارد

که معرفت او اساس افعال صوفیه هست چنانکه شکل دل شکل
صنوبریست معلق بجانب چپ هست که مقر روح حیوانی
است و دهن او بعلو انعلق دارد و روح انسانی که آنرا حکما
نفس ناطقه گویند و روح الروح و روح الاعظم و فیض الحق
صوفیه گویند والموت عبارة عن قطع تعلقهم من هذه البدن
فهو فیض الحق سبحانه وامرٌ من اموره وشأنٌ من شیونه
وهو غیر مخلوق اما چون طالب صادق در ذکر کلمه اثبات در دل
ضرب کند از حرارت ان ضرب آنچه شحم و خلط بر گرد دل نشسته هست
و دهن دل بسته هست در گداز آید و سوخته شود هم ازین
گفته اند چون ذاکر از ذکر فارغ شود حبس نفس کرده
مراقبه کند و نفس را آهسته آهسته بگذارد و در حالت ذکر
آب نخورد تا سینه زود گداخته شود و درون دل هفت
پهلو است و هفت پرده دارد و جانب راست او لشکر رحمانی

رحمانی هست و پهلوی چپ او لشکر شیطانی هست و بهر
پهلوی گوهری دارد اول ذکر گوهر دوم عشق سویم محبت
چهارم سر پنجم روح ششم معرفت هفتم فقر هست و دل
را بدین سبب گنج خوانند و خناس موکل آن گنج هست
و دل دو سوراخ دارد و هر دو سوراخ دل را خناس فرو
گرفته بمثل عنکبوت نشسته و پردها فرو هشته و قرارگاه
خود ساخته و صورة خناس مثل اژدها هست و خرطوم خاری
دارد پر زهر هرگاه دارد که مرید طعام از نا وجه میخورد آن
خناس قوت مییابد و خرطوم زهر آلوده را بر گرد دل میگرداند
و آن زهر در دل اثر میکند پس خطرات محبت فانی و جمله
افعال ذمیمه پیش دل عرض کند و سیاه دلی از آن حاصل آید
پس طالب را باید که بپاس انفاس بذکر جلی و خفی مشغول
شود خناس ضعیف گردد و این گوهرها بوصف خود باز آیند

اگر گوید او خلاص یابد اول وصف ذکر ظاهر گردد وآن آنست که از کل
وجود موجود منفرد گرداند چنانچه انا معکم اذا ذکرتنی وحدی
حاصل شود بیت باش ای ذاکر مدام از تفرقه دور باش تا
نشوی بذکر ظاهر مغرور نفس وروح ودل تا نگردند یکی
واحد نشود ذاکر و مذکور دویم وصف گوهر عشق ظاهر شود
وآن آنست که همیشه شوق واشتیاق ودرد وحیرانی باشد وخواست
خود باخواست مولی لازم گیرد سیوم وصف گوهر محبت
ظاهر شود وآن آنست که راضی باشد وبهمه حال رضای او جوید
چهارم وصف گوهر سر پیدا آید که از ذات مواهب بنده را
الهامی دهد پنجم وصف گوهر روح پیدا آید که ساعتی از ساعتها
که بالا گفته شد از طاعت حق خالی نباشد ششم وصف گوهر معرفت
پیدا آید که هرچه گوید ازو گوید هفتم وصف گوهر فقر پیدا
آید که او مستغنی باشد از همه و از حق غیر حق چیزی نخواهد و

نخواهد وآنی مقام رضا وتسلیم است وارادت خود و خود را در
رضا و تسلیم حق محو داند پس درینجا اذا تم الفقر فهو الله
جلوه دهد یعنی چون صفت فقر رود وصفت غنا در آید وهو
الغنی الحمید وانتم الفقراء درست شود وازین بی یسمع
وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش وبی یمشی ظاهر
گردد وچون ذاکر درین منزل رسد از خود بیخود وبی
خبر وفارغ گردد ودیگر صورت دل نه پرگاله گوشتی است
بلکه دل گوهریست واصل گوهر نور است وآن نور خدای عز
وجل است کما قال الله تعالی عز وجل الله نور السموات
والارض ای منورهما وهادی اهلهما ودر خبر است
انا من نور الله والمؤمنون من نوری ومراد ازین نور
روشنی است ای عزیز الله تعالی بارادت ومشیت خود خواست
تا وحدانیت خود آشکارا کند اول نور محمد صلی الله علیه وسلم بیا

بیافرید و فراخی آن نور هشتاد هزار راه بود و چنانچه
حق تعالی میفرماید لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن
یسعنی فی قلب عبد المؤمن پس بازده لک سال در قبضهٔ قدرت
خویش پرورش داد و کلمهٔ محبت میشنواند یا عبدی انت
عشقی و محبوبی وانا عشقک و محبک و در بیست لک سال
هر ساعتی نه لک بار منظور نظر کرامت و کشف انوار تجلی میفرمود
و بازده لک سال دیگر از قبضهٔ قدرهٔ خویش جدا گردانید این نور
التماس کرد الهی سیدی و مولائی بنده را طاقت فراق
تو نیست چندین هزار سال بعشق محبت خویش پرورش
دادی جدا نتوانم فرمان آمد که ای بنده ترا با خواست خود
کاری نیست ما ترا از بهر اظهار و جلالیت خود آفریده ایم بعد
از آن نور را از درد فراق و جدائی آب از دیده روان شد و در
پای گشت که آنرا بحر الحیوان و عین الحیاة خوانند پس جمله موجودات

موجودات از آن نور پیدا شدند باز حضرت آن نور را چند
هزار سال در عالم الغیب پنهان داشتند تا خاک آدم علیه السلام
جمع کردند و خمیر گردند چنانچه در خبر است بعد از آن ترکیب قالب
محمود مجوف آفرید و طاق سینه بسته آن گنج دل را در آن نهاده
جملهٔ اسماء موجودات را معلوم گردانید و تشریف خلافت
ارزانی فرمود جبرائیل را فرمان شد که در میان بهشت تختی
پیش درخت گندم بنهد و آدم صفی علیه السلام را بر آن تخت بنشانند
باز فرمان شد که همه فرشتها سجده کنند همه سجده کردند مگر ابلیس
حق تعالی تازیانهٔ قهر بر وی زد از آن آتش پیدا شد نام او خناس
نهادند آدم علیه السلام متعجب بماند که این را توفیق سجده چون
دادند البته مخالف ما خواهد بود آدم علیه السلام مدهوش شد
بعد از آن گنج در قالب نهاد جبرائیل را فرمان که در مشام
آدم نفخ بزن تا قدرت مالیه پیدا چون دم نفس در دماغ رسید

حق تعالی آدم را دو قسم گردانید قسم اول در سر جای گرفت
آن را عقل خوانند قسم دوم در همه جسم فرو رفت آن را نفس خوانند
زود آدم علیه السلام هشیار شد حضرت رب العزت در قالب آدم
شش چیز مرکب گردانید یکی گرسنگی دوم غاذیه سیوم جاذبه
چهارم هاضمه پنجم ماسکه ششم دافعه چون وصف نفس
در جسم کار فرمان شد گرسنگی اثر کرد و حضرت آدم سر بر آورد
دید درختان زیبا خوش شد دانه ازو بگرفت و بخورد جمله قالب
مبارک گوشت و خون شد و از غذا مایه گندم با نفس مرکب شد
و جسم را قوت حاصل گشت و جنبید پس اعضاء دیگر بحکمت الهی
درون جسم بواسطه مایه گندم موجود شدند اول خون پیدا
از خون چند اعضاء دیگر پیدا شدند چنانچه گرده و جگر و سپرز
و شش و آلت دیگر که درون جسم اند و یقین باید دانست که صلاح
آن مضغه که مغز روح حیوانیست صلاح او همه صلاح جسد است

است و فساد او همه فساد جسد است کما قال النبی صلی الله علیه
إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ لَمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ سَائِرُ الْجَسَدِ
وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ سَائِرُ الْجَسَدِ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ پس
هرکه طواف دل کند و حقیقت آن جوید کعبه بطواف او آید و
طواف بول
در حکایت بزرگان مشهور است که مَنْ خَرَجَ عَنْ سَفَرِ الْبَاطِنِ
اُبْتُلِيَ بِسَفَرِ الظَّاهِرِ اکنون باید دانست که اَلطُّرُقُ اِلَی اللهِ
بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ گفته اند اما سه طریقه ازان طرق
اقرب گفته اول طریق اخیار است و آن بکثرت صلوة و صوم
و تلاوت قرآن و حج و جهاد است روندگان این طریق در زمان
طویل اندک بمقصود رسند دوم اصحاب مجاهدات و ریاضات
در تبدیل اخلاق ذمیمه و تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح
کوشند هَذَا طَرِيقُ الْأَبْرَارِ فَالْوَاصِلُونَ بِهَذَا الطَّرِيقِ اَكْثَرُ مِنْهَا
و سیوم اصحاب شطار اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق

برهیزند کار ایشان جز شوق و اشتیاق و شکر و ذکر و فکر نباشد
فالوا اصلون بهذا الطریق فی البدایات اکثر من غیرهم فی
النهایات و بتزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح مشغول
باشد و کشف و کرامات بجوی نخرند غیر استقامت موتوا قبل
ان تموتوا افقد وقت ایشان نباشد و این طریق از ان دو طریق
اقرب الطریق الی الله است و اصل این طریق شطاریه ده اند
اول توبه هو الخروج عن کل مطلوب ماسواه کما هو بالموت
دوم الزهد و هو الخروج عن الدنیا و عن محبتها و متا
عها و شهواتها قلیلها و کثیرها کما هو بالموت سیوم التو
کل و هو الخروج عن الاسباب کما هو بالموت چهارم القنا
عة و هو الخروج عن الشهوات النفسانیة کما هو بالموت
پنجم العزلة و هو الخروج عن مخالطة الخلق بالا
نزواء و بالانقطاع کما هو بالموت ششم التوجه الی الله

و الاعراض عما سواه کما هو بالموت فلا یبقی مطلوبه
و لا محبوبه و لا مقصوده الا الله هفتم الصبر و هو
الخروج عن حظوظ النفس بالمجاهدات کما هو بالموت بعزم
المجاهدات هشتم الرضا و هو الخروج عن الرضاء نفسه
بالدخول فی رضاء الله تبارک و تعالی و التسلیم الاحکام الا
زلیة و التفویض الی التقدیرات الابدیة بلا اعتراض کما
هو بالموت نهم الذکر و هو الخروج عن ذکر ماسوی
الله کما هو بالموت دهم المراقبة و هو الخروج عن الحول
و القوة ای لا حول و القوة عن المعصیة و لا قوة علی
الطاعة الا بالله کما هو بالموت شروط ذکر شطاریه آن
هست که چون بخواهد که شروع ذکر کند اول برای ذکر محل خلی
حله کند که آواز کسی نشنود و ظاهر و باطن طهارة کامل آرد و آن
غسل و وضو و جامه و جای پاک و محال پاک دوم عطریات

سوختن در حالهٔ ذکر که ملائکه و ارواح با آن انس دارند سیوم
مربع یا بسرین در حالهٔ ذکر بنشیند چهارم روی با قبله آرد پنجم
هر دو دست بر رانها دارد و انگشت سبابه را در حالهٔ نفی
بر دارد که اشاره بر هستی و ثبوت است ششم بنیت خالص و
مطلوب را در خاطر و بهم کند هفتم حاضر دارند هشتم آنکه
ذکر را با حرمت و هیبت و تعظیم بگوید نهم توجه تام کند
با حق تعالی و از غیر حق بکلی اعراض نماید تا آنکه خلق او را
دیوانه گویند بعد از آن بذکر کلمهٔ توحید بجلی و خفی مشغول
شود و در نفی ماسوی الله سعی نماید بلکه خود را نفی کند چون
خود را نفی کرد آن زمان نفی ماسوی الله حاصل گردد و در کلمهٔ
اثبات حق کند و حق حاضر و ناظر داند و هر وقت و هر ساعت
از مشغولی ذکر خالی نماند و از ذکر گفتن نیاساید تا ذکر و ذاکر
هر دو مذکور گردند بجز مذکور چیزی دیگر نماند و در ابتداء

ابتداء ذکر نه بار کلمهٔ لا اله الا الله بگوید دهم بار محمد الرسول
الله را بگوید باز چون ذکر غلبه کند همین نفی و اثبات گوید و
انواع در فصل دیگر بیان کرده شود و اسماء اذکار بر سه نوع
اند اسم جلال و جمال و اسم مشترک چون صفت رعونت و کبر
و شیخی و خود بینی در خود نگرد و باسم و اسم جلال مشغول شود
تا نفس مطیع و منقاد او شود مثل یا قهار یا جبار یا متکبر و
ذاکر در خود تواضع و انکساری و خاکساری بیند باسمای جمال
مشغول یا مالک یا قدوس یا سمیع یا علیم و باز باسمای
مشترک مشغول شود یا سلام یا مومن یا مهیمن همچنین مشغول
از ذکری بذکری مشغول گردد تا دل مصفا شود و ذکر در درون
دل قرار گیرد و مقام ذکر نود و نه تلوینی است و صدم مقام
تمکین هست که آن اسم ذات هست و نود و نه اسمای صفات اند
تا در ذکر اسمای صفات است در عالم تلوینی هست چون بذکر اسم ذات

رسید از تابش لفظ الله الله وجود فانی سوخته شود
و مضمحل گردد البته الفناء فی الله حاصل آید و این عبارت از
محو شدن وجود فانی هست و چون وجود فنا شود دید و بقا یابد
پس مرید صادق را باید که بی ذکر دل را قرار ندهد تا گشاده شود و چون
دل منور و گشاده شود حقیقت اشیاء برو کشف شود و بعالم ارواح
ملاقات شود ذکر حقیقی و شهود حق درین منزل فتح شود مراقبه
نیز نمودن از هر اسمی که زبان بذکر آن باشد معنی آن اسم در دل
گذارند چنانچه کیفیت مراقبه درین منزل بعد ازین و اشارتی از ذکر
و فکر گفته خواهد شد و بسط آن در فصل دیگر خواهد آمد تا طالب را
شوق و اشتیاق غالب آید و تکرار کلام تاکید تمام باید و گویی از میان
رباید الحمد لله علی ذلک و به المستعان **فصل در بیان** شرائط
ذکر و غیر شروطی که بالا گذشت **فصل اول در بیان** شروط ذکر
و استاد ذکر و اداء ذکر با نواع مختلف بدانکه شرط ذکر آنست که چون

چون طالب خواهد که ذکر کند خواه تنها خواه بجماعت اول ده کرت
این درود گوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ مَا ذَکَرَهُ الذَّاکِرُوْنَ
وَغَفَلَ عَنْ ذِکْرِهِ الْغَافِلُوْنَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ
الْعَظِیْمِ و دوم کرت اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَاَتُوْبُ
اِلَیْهِ و کلمهٔ تمجید برین طریق سی و سه بار سُبْحَانَ اللّٰهِ و سی
و سه بار اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و سی و سه بار لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و سی و سه بار
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و بعده سی و سه بار وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ گوید و هفتاد کرت بگوید یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ یَا حَیُّ
یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغِیْثُ و سه بار این آیات بخواند فَاذْکُرُوْ
نِیْ اَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُوْا لِیْ وَلَا تَکْفُرُوْنِ و سه کرت این آیه
بخواند وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ
و سه بار این آیه بخواند وَاِذَا سَاَلَکَ عِبَادِیْ عَنِّیْ فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ
اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیْبُوْا لِیْ وَلْیُؤْمِنُوْا بِیْ

لعلهم يرشدون ط و سه بار اين آيه بخواند الم الله لا اله الا
هو الحي القيوم ط و سه بار شهد الله انه لا اله الا هو و ده
كرت وما محمد الا رسول ط و ده كرت توبوا الى الله جميعا ايها
المؤمنون لعلكم تفلحون ط و هفت كرت هل من خالق غير الله
و سه بار انما الهكم اله واحد ط و سه كرت هو الله الواحد ا
القهار ط و ده كرت ربي الله و سه كرت الا انه بكل شيء محيط ط
و سه كرت ان الله هو ربي وربكم فاعبدوه ط هذا صراط
مستقيم ط و سه بار هو الذي في السماء اله وفي الارض اله ط
وهو الحكيم العليم ط و نه كرت هو الحي لا اله الا هو فادعوه وده بار
مخلصين له الدين ط و الحمد لله رب العالمين ط و ده كرت اياك
نعبد واياك نستعين ط اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين
انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين ط آمين ط
بعد ازان ذكر خروج كند بربن نوع فاعلم انه لا اله الا الله بعد

بعد ازان كه ذكر تمام كرده باشد اين دعا بخواند اول فاتحه واخلاص و
درود بارواح جميع وكذشتكان كل كافة اهل اسلام از خاص وعام
خصوصا بحضرت سلطان الاولياء مخدوم عبد القادر الحسيني
الجيلاني رضي الله عنه وارضاه تا بحضرت سلطان الانبياء والمرسلين
محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم وجميع اهل بيت وجميع مشائخ شجره
خويش بخواند وحاضران جماعت وسلامتي بادشاه مسلمان و
كشايش كارها ومقهوري اعدا تكبير كويد دعا اين است بسم الله
الرحمن الرحيم الهي بجلال قدسك وبجمال انسك وبنظرك
الى اوليائك وقربك الى اصفيائك وبشوقك الى مشتاقيك و
بمحبتك الى طالبيك ان تنور قلوبنا بنور معرفتك وتجعلنا
من اهل حضورك حتى يسر لنا سباحة بحار الانوار ويهيئ
لنا اخراج دار الاسرار اللهم شرفنا بمشاهدة جمالك وخلعة
وصالك وارزقنا نعمة لقائك واحشرني في زمرة اوليائك

اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قُلُوْبَنَا مِنْ مَحَبَّةِ الدُّنْيَا وَبَصِّرْ عُيُوْنَنَا بِعُيُوْبِنَا
اَللّٰهُمَّ زَيِّنْ ظَوَاهِرَنَا بِطَاعَتِكَ وَبَوَاطِنَنَا بِخَشْيَتِكَ وَ
قُلُوْبَنَا بِمَعْرِفَتِكَ وَوَفِّقْنَا لِمَرْضَاتِكَ وَثَبِّتْنَا عَلَى دِيْنِكَ وَطَا
عَتِكَ اَللّٰهُمَّ صَغِّرِ الدُّنْيَا بِاَعْيُنِنَا وَعَظِّمْ جَلَالَكَ فِيْ قُلُوْبِنَا
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ سُبْحَانَ
رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ ۝ وَا
لْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۝ آمِيْنَ ۝ اين بود شرائط ذكر در بيان
افتاد اما اسناد ذكر آخر هست كه تلقين ذكر و اسناد ذكر از كلام
مجيد و اخبار رسول الله صلى الله عليه وسلم ثابت شده هست قال الله
تعالى يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا ط
اَيْ قُوْلُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وقال نبي صلى الله عليه وسلم قُوْلُوْا لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حَتّٰى تُفْلِحُوْنَ ط روزى ديگر جمله اصحاب پيش رسول
صلى الله عليه وسلم نشسته بودند رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ۝

فرمود هَلْ فِيْكُمْ غَرِيْبٌ اي اَهْلُ الْكُفْرِ قُلْنَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَا
مَرَنَا رَسُوْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِغَلْقِ الْبَابِ فَقَالَ ارْفَعُوْا اَيْدِيَكُمْ ۝
فَقُوْلُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَرَفَعْنَا اَيْدِيَنَا سَاعَةً ثُمَّ وَضَعَ رَ
سُوْلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم ثُمَّ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ ۝
لَقَّنْتَنِيْ هٰذِهِ الْكَلِمَةَ وَاَمَرْتَنِيْ بِهَا وَوَعَدْتَنِيْ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ اِنَّكَ
لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ط ثُمَّ قَالَ اَبْشِرُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ قَدْ غَفَرَ لَكُمْ
وَقَدْ لَقَّنَ الصَّحَابَةَ وَالصَّحَابَةُ لَقَّنُوا التَّابِعِيْنَ مِنَ الْمَشَائِخِ
شَيْخًا بَعْدَ شَيْخٍ اِلٰى زَمَانِنَا و بروايت ديگر آنست كه روزى امير
الْمُؤْمِنِيْنَ على المرتضى ابن ابي طالب كرم الله وجهه گفت
يا رسول الله دُلَّنِيْ عَلٰى اَقْرَبِ الطَّرِيْقِ اِلَى اللّٰهِ وَاَفْضَلِهَا عِنْدَ
فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم عَلَيْكَ بِمُدَاوَمَةِ ذِكْرِ
اللّٰهِ فِي الْخَلْوَةِ وَالْجَلْوَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ رضي الله عنه هٰذَا فَضِيْلَةُ
الذِّكْرِ وَكُلُّ النَّاسِ ذَاكِرُوْنَ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم

اللّٰهِ وَاَرْسَلَهَا عَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ

يا علي لا تقوم الساعة على وجه الارض من يقول الله ا
الله الله فقال علي رضي الله عنه كيف اذكر يا رسول الله فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم غمض عينيك واسمع مني حتى
اقولها ثلثا فقال رسول الله لا اله الا الله ثلثا رافعا صوته
مغمضا عينيه وعلي رضي الله عنه يسمع ثم قال علي لا اله
الا الله ثلث مرات والنبي عليه السلام يسمع فاجاز له صلى الله
عليه السلام ان يلقن بغيره ثم لقن علي رضي الله عنه الحسن
البصري وهو لقن حبيب العجمي وهو لقن داود طائي
وهو لقن معروف كرخي وهو لقن سري السقطي و
هو لقن سيد الطائفة جنيد بغدادي وهو لقن ابا بكر
الواحد
الشبلي وهو لقن ابا الفضل عبد العزيز تميمي وهو لقن
ابا الفرج يوسف الطرطوسي وهو لقن ابا الحسن علي بن
محمد القرشي الهكاري وهو لقن ابا بكر السعيد بن المخر

المخرمي وهو لقن شيخ الثقلين السيد محي الدين ابا محمد
عبد القادر الحسني الجيلاني وهو لقن لابنه السعيد ا
السيد عبد الرزاق البغدادي وهو لقن السيد زين العا
بدين وهو لقن سيد جمال الدين وهو لقن سيد يحيى و
هو لقن سيد عبد الوهاب وهو لقن شيخي المرشدي
السيد احمد حلبي القادري الشافعي والشيخ القني وارشدني
كلمة التوحيد وجميع الاذكار والبسني خرقة القادرية في
الحرم الشريف تجاه باب الكعبة واجازني اجازة مطلقة
بان اخبر والقن والبس من البس فقد ثم كيفية الاسناد
ثم نذكر كيفية انواع ذكر واداء الذكر بانواع الاختلافات
بدانكه ذكر بر چهار نوع هست ذكر ناسوتي چون لا اله الا الله
محمد الرسول الله وذكر ملكوتي چون ذكر الا الله وذكر جبرو
تي چون ذكر اسم ذات لفظ الله الله وذكر لاهوتي چون هو هو

هو هو و نیز ذکر زبان را ناسوتی گویند و ذکر دل را ملکوتی
گویند و ذکر روح را جبروتی گویند و ذکر سر را لاهوتی نامند
و ذکر ناسوتی نیز بر چهار نوع است یکی حلقی دوم حلقی سه
حلقی چهار حلقی که انرا ذکر مد و ربه گویند و ذکر ملکوتی
الا الله که انرا ذکر اورد و برد گویند و نفی و اثبات با
اصطلاح صوفیه نامند و آن نیز بر هفت نوع است یک ضربی
و یک رکنی دو ضربی و دو رکنی سه ضربی و سه ضربی چهار
ضربی و چهار رکنی و پنج ضربی و پنج رکنی و شش ضربی و شش
رکنی و هفت ضربی و هفت رکنی و ذکر جبروتی یعنی الله و ذکر
لاهوتی یعنی هو و این هر دو نیز بر هفت نوع است بهیچ
ذکر ملکوتی اما ذکر یک حلقی نیز بر چهار نوع است اول که انرا
سیر جبریه و سیر و ردیه گویند کلمهٔ لا اله را از فرو ناف کشد و
بالا برند بطرف راست بعده در دل ضرب کند بکلمهٔ الا الله

الله را دوم گرد بیان و جبر و بیان و آن آنست که لا اله را
از دل بکشد و نظر با آسمان نامد هفت الفی برد و الا الله
در دل ضرب کند سیوم ذکر ثبت لائیه و آن آنست که هر دو دست
بسته نزد یک دهن بدارد و کلمهٔ نفی را شروع کند و دست
مشت بسته بطرف هوا با مد نفی برد و بگشاید بعده باز هم
در هوا دست بندد و در دهن ضرب کند کلمهٔ الا الله را باید
که در وقت اخراج شوی هوا برد و بزانو استاده شود و
در وقت ضرب بنشیند فاما درین ذکر دو رمز است رمز اول
بدانکه هر چه غیر حق است از دهن و از دل کشیدم و در هوا
انداختم و رمز دوم انکه در حالت ضرب کلمهٔ اثبات انوار
الهی از هوا گرفتم و در دل انداختم و هستی حق را اثبات
کردم اگر همین ذکر در حالت سماع کند و کلمهٔ نفی را بدست
چپ از سینه بردارد و در هوا اندازد و کلمهٔ اثبات در دست

راست از هوا در دل ضرب کند و درین نیز همان دو رمز است چنانکه
ذکر یک لا الٰه بطریق دیگر آنست که کلمهٔ نفی را از دهن بگشاید و دست
راست بسته در هوا برد و از آن جا واز کند و باز بسته کلمهٔ اثبات
را در دهن ضرب کند و باز دست چپ را همبرین نوع کند و درین انکار
تأثیر عظیم است بلکه پیش ذاکر یک لا یان حاضر شوند و یاوری کنند
و اعانت نماید و صحبت او را غنیمت شمرند نوع دوم ذکر دو حلقی
آن نیز بر هفت نوع است اداء جلی و ضرب جلی اداء خفی و
ضرب خفی اداء خفی و ضرب جلی اداء وهمی و ضرب وهمی
اداء وهمی و ضرب خفی اداء جلی و ضرب وهمی اما اداء جلی و ضرب
جلی آنست که کلمهٔ نفی را از دل با مدّ آواز بلند بگشاید و بطرف
راست ا برد بعده حلقه کند و کلمهٔ الله را بطرف چپ ا برد باز در دل
ضرب کند بکلمهٔ الا الله و درین ذکر چند رمز است یکی آنست که در
حلقهٔ اول لفظ کونین کند و در حلقهٔ دوم چنان داند که خود و هستی

هستی خود را پس پشت انداختم و انقطاع از ما سوی الله کردم
قولاً و فعلاً سرّاً و علانیةً و نیز تصور کند در حالة ذکری که باشد
یعلم انّه یشاهد الربّ و الربّ یراه و لا یکون حالته الّا ذکراً غافلاً
عنه تعالی و الّا لا ینفید شیئاً و یحفظ القلب و یتوجّهه الی الله
المقصود و یحفظ عن الخواطر و طریق الالتجاء و دفع التوجّه
الی الشیخ المرشد فی ذلک ای فی حالة القاء الخواطر اداء خفی و
ضرب خفی آنست که کلمهٔ نفی و اثبات را آهسته گوید بر سند مذکور
و اداء جلی و ضرب خفی آنست که کلمهٔ نفی را بلند گوید و کلمهٔ
اثبات را آهسته ضرب کند بر سند مذکور و اداء خفی و ضرب جلی آن
است که کلمهٔ نفی را آهسته گوید و اثبات را بلند ضرب کند بر سند
گذشته اداء وهمی آنست که نفی و اثبات را در وهم خیال ادا نماید
اداء خفی و ضرب وهمی آنست که نفی را آهسته ادا نماید و اثبات
را بوهم ضرب کند اداء وهمی و ضرب خفی آنست که نفی در خیال

گویند و اثبات را آهسته در دل ضرب کند، نوع سیوم سه حلقی
آنست که کلمهٔ نفی را با مدّ از ناف کشیده بر استا برد و باز بچپا برد و بعده
کلمهٔ الّا الله را از چپا بر استا برد بعده اثبات را در دل ضرب نوع
چهارم چهار که آن را ذکر دوربیه و مدّ و ریشه گویند کلمهٔ لا را
از ناف یا از دل با مدّ از سفل سوی علوی آرد طرف راستا و چپا
بعده کلمهٔ الّا الله را از چپا بطرف راستا آرد و از راستا بهوا برد بعده
در دل ضرب کند الّا الله را دیگر ذکر ملکوتی یک ضربی و یک رکنی که
آن را احدادی گویند آنست که الّا الله را مثل حداد در دل باواز یا بسا گن
ضرب کند چنانچه حداد آهن بر آهن میزنند دیگر ذکر دو رکنی و دو
ضربی آنست که کلمهٔ اثبات را در راستا برد و در دل ضرب کند دیگر
ذکر سه رکنی و سه ضربی آنست که کلمهٔ اثبات را در راستا و چپا
برد و در دل ضرب کند دیگر چهار رکنی و چهار ضربی آنست که در
راستا و چپا پیش و طرف دل ضرب کند کلمهٔ اثبات را دیگر ذکر پنج

پنج رکنی و پنج ضربی آنست که در راستا و چپا و پیش و بالا بعده
در دل ضرب کند دیگر ذکر شش رکنی و شش ضربی آنست که راستا
و چپا و پیش و پس و آسمان و در دل ضرب کند دیگر ذکر هفت رکنی و هفت
ضربی آنست که در راستا و چپا و پیش و پس و بالا و فرود و طرف دل
بنشیند ضرب کند در شدت تاثیر تمام است و بزبان الّا الله گوید
دو رکن در ذکر باشد و غیر این فتح نشود و ذکر بی فکر دل باشد
آن ذکر بمقصود نرساند و در تصور لا معبود و لا مطلوب و لا مقصود
و لا موجود الّا الله گوید ایضاً ذکر الفنا و البقا بطریق آخر یعنی
ذکر اوراد و بر ذکر هفت نوعست و ذکر هو که بالا رفته غیر آن چند
نوع بر این طریق هست طریق اول آنست که زانوی راست را
استاده دارد و زانوی چپ بگستراند چنانچه در حالت نماز مگذارد
اول ضرب کلمهٔ اثبات را در زانوی ایستاده ضرب کند نوع دوم آن
هست که بنشیند و بر هر دو زانو ایستاده شود و سینه را در حالت

ضرب پشتی برده ضرب کند دوم در دل ضرب کند این ذکر نیز از آن
بزرگان است نوع سوم آنست که استاده شود و پای راست مقدار پا
پیش دارد بعده رکوع کند در آن حالت طرف زمین بسینه ضرب کند باز
سر بر آورده در دل ضرب کند نوع چهارم آنست که چهار مصحف کشاده
در چهار جهت بنهد راستا و چپ و پیش و سر زانو اول در مصحف راستا
ضرب کند یا حیّ گوید و در چپ یا قیّوم و در مصحف پیش یا سمیع
و در مصحف زانو یا علیم تصور کند و یک مصحف و از گرده پیش خود ره
بدارد و ضرب اول طرف مصحف و ضرب دوم طرف دل کند نوع پنجم
یک کانون از آتش کند ضرب اول بر بادهٔ آتش کند ضرب دوم در
دل کند در بی گفتن باطن شود اما با هیچ کس اسرار نگوید نوع ششم
ذکر فنا و بقا آنست که ستانه بغلطد یک ضرب راستا و یک ضرب در
چپ کند نوع هفتم ذکر ره فنا و بقا هم ذکر محوسیان آنست آهسته
هر پنج انگشت بر پیشانی خود نهد و بگوید الا الله باز بر کتف راست

راست نهد و بگوید الا الله و بر کتف چپ نهد و بگوید الا الله
و در دل همان پنج انگشت بنهد و بگوید الا الله نوع هشتم فنا و
بقا در حالت مشی اقدام یعنی قدمی بنهد بگوید الا الله ذکر جبر و نفی ره
یعنی اسم ذات همچون ذکر فنا و بقا است چنانچه ذکر ملکوتی بیان
کرده شد همچون بانواع مذکور جبر و نفی هم ذکر کند لفظ الله ا
الله الله بزبان گوید و در دل یا احد یا صمد وهم کند و اگر اسم ذات
را با حرف ندا دهی و آسمان صفات را با او ذکر کنی چنانچه یا الله یا
رحمن یا رحیم در دل بگوئی یا الله و در راستا یا رحمن و در چپ یا رحیم
و اگر خواهد در راستا یا احد و در چپ یا صمد و در دل یا الله یا راستا
یا سبوح و در چپ یا قدوس و در دل یا الله و برین نوع جملهٔ اسمای
صفات را با اسم ذات ذکر کند و هر حاجتی که باشد بموافق آن حاجت
بلغ و معنی اسم صفات ذکر کند حاجت زود تر بر آید و سند ذکر یا الله
آنست که حرف ندا را از دل بکشد و بطرف راستا برد و لفظ الله را در دل

ضرب کند ذکر لا هو فی هو هم بر قیاس جبروتی هست و تاثیر آن کشف
ملکوت و حضور و شهود ملائکه لاهوتی و کشف ارواح ابر روحی که
باشد در راست بگوید سُبُّوحٌ و در چپ قُدُّوسٌ بر طرف آسمان ربّ الملا
ئکة و در دل ضرب کند والروح دیگر ذکر برای دفع امراض و اسقام و
اوجاع بگوید در راست یا اَحَدُ و در چپ یا صَمَدُ و در طرف آسمان
یا وِتْرُ و در دل ضرب کند یا فَرْدُ هم دو اسم یا اَحَدُ یا صَمَدُ برای
کشف حقایق اشیا نیز آمده هست یمینا بگوید یا اَحَدُ و شمالا یا صَمَدُ
دیگر یا حَیُّ یا قَیُّومُ بر نشاط گوترا یک حلقه طرف راست آغاز کند یا حَیُّ
و سر را بگرداند و در دل ضرب کند یا قَیُّومُ ذکر برای فتح امور بسته
بعد از نماز تهجّد هزار کرت بطرف راست یا حَیُّ و در طرف چپ یا قَیُّومُ
بگوید با آسمان یا وَهّابُ و در دل ضرب کند یا الله ذکر کشف قبور اول
بار یا رَبّی یا رَبّی بیست و یکبار بگوید و بطرف آسمان بگوید یا رُوحُ و در
دل ضرب کند یا رُوحُ الرُّوحُ بعضی گویند که در گفتن یا رُوحُ

دفع امراض

یا رُوحُ اشارهٔ بقبر کند و در دل یا رُوحَ الرُّوحِ گوید ذکر لا هُوَ
اِلّا هُوَ همچونان ذکر لا اله اِلّا اللهُ هست ذکر لا هو فی هو هُوَ
همچونان ذکر الله هست دو رکنی سه رکنی یا هفت رکنی چونان ذکر
کلمهٔ هُوَ در زبان گوید و در دل وظم کند اَلْحَیُّ الْقَیُّومُ اَمَانَا هُوَ
که بجهات سته گویند بفتح واوِ گوید و در دل ضرب کند بجزم
واوِ دیگر در حالهٔ خروج نفس بفتح واو تصور کند و در حاله در
آمدن نفس هُوْ بجزم واو تصور کند زیرا آنچه بنده فردا
پرسیده شود که بِمَ اَخَذْتَ النَّفَسَ وَاَرْسَلْتَهَا فَیَقُولُ الْعَبْدُ
یا رَبِّ اِنّی ذَکَرْتُکَ بِقَوْلِ کلمهٔ هُوْ عِنْدَ اَخْذِ النَّفَسِ وَاِرْسَا
لِهَا ذکر برای تجلی ذات از اسم اللّٰه الف و لام طرح کند و ها
را سه حرکت دهد راست بگوید هَ مفتوح و در چپ هُ مضموم
و در دل هِ مکسور گوید یا مضموم ضرب کند و در چپ بکسر
گوید ذکر اسم حق برای کشف امور بسته عجیبه همچونان ذکر ا

الله بدین سند مذکور یعنی دو ضربی و سه ضربی و چهار ضربی
بگوید باسکون قاف و در آخر در ضرب دل حقی بیاء متکلم
گوید ذکر برای درازی عمر و دفع جمیع بلیات و فتح باطن
که در آن اسم اعظم هست ذکر آیة الکرسی برین نوع کند اول در
دل الله ضرب کند و سر را بکلمهٔ لا اله بگرداند خواه یک حقی خواه
دو حلقی و الا هو را در دل ضرب کند و بعده اسم الحی را راست بگوید
والقیوم چپ باشد برین طریق هزار کرت بگوید امید هست که کشف ملکوت
شود و درین ذکر بشوق و بسلی هر دو الله البته تا شیر دید اما کار
کردن شرط هست ذکر برای کشف روح رسول الله صلی الله علیه و سلم یا احمد
راست یا محمد چپ و در دل ضرب کند یا رسول الله ذکر اسم شیخ یعنی
یا شیخ یا شیخ هزار کرت بگوید باید که حرف ندا از دل کشد طرف راست
بود و لفظ شیخ را در دل ضرب کند ذکر درازی عمر بحصول جمیع حاجات
باوقات خمسه بگوید البته بر آید بعد از فجر هو الحی القیوم هزار

هزار بار و بعد از ظهر هو العلی العظیم هزار بار و بعد از عصر هو
الرحمن الرحیم هزار کرت و بعد از مغرب هو الغنی الحمید هزار
نوبت و بعد از عشا هو اللطیف الخبیر هزار بار بگوید بهر نیتی
که این اسما مشغول شود حق تعالی بکرم خویش قبول گرداند و
دعاء او مستجاب شود و عنقریب بمقصود در رسد واعلم ان
جمیع الاذکار اذا واظب علیها الذاکر یصیر القلب ذاکرا فاذا
کل اللسان عن الذکر یصیر القلب ذاکرا فیسمع الصوفی من
قلبه وقد یسمع من غیره ثم یترقی الی الروح والسر وا
الخفی وذکر اللسان لقلقة وذکر القلب وسوسة وذکر
الروح مشاهدة وذکر السر معاینة وذکر الخفی مقاربة و
بین کل واحد درجات وحالات یعرفها اهلها فمن کان له
طهارة البدن والنفس والتوجه التام ویشغل ما امر من الاذ
کار والمراقبة یحصل مقصوده ومطلوبه البتة علی ای فعل

وشغل وکسب کان حتی السلطنة والامارة والقضاء و
التجارة والدرس والفتوی لا یضره شیء فافهم واغتنم **فصل**
سیوم در بیان کلمات مراقبه و وجه تسمیه او و انواع آن که در
حالت ذکر و مراقبه بیدا شوند بدانکه کلمات مراقبه آنست که هر
کلمه و آیه که در کلام مجید دلالت بر توحید کند همان کلمه و آیه را
تصور معنی کردن همین مراقبه باشد چند کلمات نوشته شده بران
قیاس کند مراقبه اول وهو معکم اینما کنتم فاینما تولوا فثم
وجه الله الم یعلم بان الله یری ونحن اقرب الیه من حبل الو
رید ط والله بکل شیء محیط وفی انفسکم افلا تبصرون ط ان معی
ربی سیهدین ط الله حاضری الله ناظری الله شاهدی الله
معی مراقبه اسم ذات بخط زر مراقبه یا حی یا قیوم بخط نقره مراقبه
آنکه مراقبه جمیع اسماء حسنی تلاوت کلام مجید مراقبه تصور فناء
خویش این رموز از رموزات مراقبات نموده شد با اصطلاح

اصطلاح این قوم بداند و طالب راهمین بگ مراقبه بسنده هست
و از هستی حق بهمه حال و فنا خویش و جمیع کائنات فحسب و هر حال
و بهر جا که باشد اسم الله را در باطن گوید بی حرکت زبان اقرب الا
یام حضور باطن و صفاء دل دست دهد وجه تسمیه مراقبه آنست
که المراقبة مشتق من الترقیب بمعنی الحفظ فالمرید ما دام
مشتغلا بالمراقبة یکون محفوظا من شواغل الآنیة الجسمانیة
والخواطر الخناسیة والهواجس النفسانیة ویکون متوجها
الی الحضرة الصمدانیة فارغا من غیره وکذا قیل الفکر افضل
من الذکر لانه شغل الباطن لا یطلع علیه غیره اما انواری
که در حالت ذکر و مراقبه ظاهر شود از کدام طرف و بکدام رنگیست
اگر از کتف راست نور سفید ظاهر شود آن نور کراما کاتبین هست
که ایشان اعمال حسنه می نویسند و اگر از طرف راست ظاهر شود
بی اتصال کتف آن نور مرشد هست که آن رفیق راه هست که اگر

الموفق ثم الطریق ثابت هست واگر نوری از پیش ظاهر شود یعنی
از جانب قبله آن نور محمدیست چه هادی طریق مستقیم اوست صلی
الله علیه وسلم واگر از کتف چپ پیدا شود آن نور ملائکه کاتب
سیئات هست واگر نوری بی اتصال کتف چپ ظاهر شود آن نور
ابلیس هست نیز اگر هم از چپ ببینی که پیری معمر عصائی و
تسبیح بدست گرفته شده بدانکه آن ابلیس هست واگر نوری از
بالا و یا از پیش ظاهر شود آن نور ملائکه هست که برای محافظت
تو حاضر اند واگر نوری بلاجهت ظاهر شود و در ابتدای ظهور
آن در خاطر دهشت در آید و بعد از رفتن هیچ حضور در باطن
نماند آن نور نیز از آن ابلیس هست واگر نوری بلاجهت ظاهر
شود و بعد رفتن او حضور در ماند و اشتیاق در طلب
غالب شود آن نور از حضرت احدیت هست اللهم ارزقنا
وایاکم بلا کیفی واگر نوری از بالای سینه یا از ناف ظاهر شود

شود و رنگ آتشی و دود دارد آن خناس هست واگر نوری
از دل ظاهر شود واگر سفید باشد که بزردی زند پس آن نور
دلست واگر سفید خالص باشد پس آن نور روح الاعظم هست
که در دل طالب تجلی کرده و طیبت خود نموده و نوری
که بصورت آفتاب باشد آن هم نوری روح هست واگر بصورت
قمر نماید آن نور دل هست العظمة لله چون مراقبه
بکمال رسد و آتشی غیرت زده وجود فانی را بسوزد و فنا
از خود و بقا هستی تبارک و تعالی یابد والله الفنا فی الله
حاصل آید یعنی چون از عالم ملک کل گذشته بملکوت رسد
از محسوسات غائب شده با ملکوت آنشی گیرد و خوردن و
خفتن فارغ آید و ذکر و فکر غذاء جان او گردد و ذکر و فکر
طعمه روح او شود و یسبحون اللیل والنهار لا یفترون
صفت او گردد و قیام او بذکر و حیات او بفکر شود و از

ملکوت اعلی بلاهوت رسد و تخلقوا باخلاق الله دست
دهد و از فعل بصفت رسد و از صفت بذات رسد و ببقا قائم
ماند و این را اتصاف الله گویند نه اتحاد فافهم ای عزیز
این سخنان اهل معرفت اند و کسانیکه بحق رسیده اند بمجرد
قول اکتفا نکرده اند در آن باید کوشید که از قول بفعل رسد
و از فعل بحال آید هر چه گوید از حال و هر چه کند بحال کند و
حال صفت او گردد و او در حال چنان غرق باشد که از حال
او را نیز خبر نباشد دریغا ازین نعمت چند محروم مانی و ا
زین دولت تا کی بی بهره باشی لله تعالی که بنظر انصاف
در خود نگر که بچه فرو مانده و در چه کار مشغول گشته ای مرکب
عمر در سیر و تو در تیه میدان غفلت گرفتار هوش دار چون
ندای ارجعی الی ربک در گوش جان تو رسد یک لحظه ترا
نگذارند لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون بس

پیش از آنکه مهر فنا در هر عضو نهند در هر عضوی
نعمتی بی بها که ترا داده اند شکر آن نعمت بجا آر تا بحسرت و
ندامت مبتلا نگردی و نفس گوید یا حسرتا علی ما فرطت فی
الله و از آن هیچ سود نه نقد عمر ضایع مکن هر نفسی گوهر
یست که در تو ودیعت نهاده اند ان الله یأمرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها و سپردن این امانات آنست که هر
دمی در یاد او بر آری و هر لمحه در شوق و اشتیاق او بیفزائی
که اشتغلوا حرام علی قلوب اولیائه بدنیا فانی و نعیم ما
لا یبقی غره مشو همت بلند کن و در کار باش و از محبت
دنیائی دنی دل را پاک بر شو لایق سر حق گرد و بر روی
دل از ماسوی الله اعراض کن تا فاعرض عمن تولی عن
ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا بگوش جان بشنو و اصبر
نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ اي ذَاتَهُ محبت اين طايفه واجب و
لازم شمرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّا
دِقِينَ ۞ وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ اين راه حق جز بصحبت
پاکان دست ندهد إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ
دنيا نه جاي قرار وآرام هست بلکه مزرعة الآخرة بلا آنکه
مقدار که اين جا معرفت حاصل خواهي کرد فردا رويت باندازه
آن خواهد شد مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ
سَبِيلًا مي بايد که معرفت خالص الخواص حاصل کني تا بمرتبه اعلى
رسي و آن جز باين طريق که گفتيم حاصل نشود اول در معرفت
خود کوشد مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ازين معرفت
نفس نه معرفت تن مطلق هست بلکه معرفت روح مقام ذکر
و فکر هست مي بايد که در شرايط ذکر و فکر تا اقصى الغايات کوشش
کند تا از مطلوب خود باز نماند و محروم نگردد که قناعت کردن بما

گردن بما سوا المحبوب کار عالي همتانست همت بلند کن بدون
محبوب راضي نشود و بهشت ابرار ديگر هست و بهشت عاشقان
ديگر إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ
ديگر إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَىٰ جَنَّةً لَا فِيهَا حُورٌ وَلَا قُصُورٌ وَلَا لَبَنٌ
وَلَا عَسَلٌ يَتَجَلَّىٰ لَهُمْ رَبُّهُمْ ضَاحِكًا اَيْ رَاضِيًا پس طالب
مولا را بهشت باشد که مطلوب از بيت رب البيت هست
و مطلوب از عرش رب العرش هست قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ
اللَّهِ تَعَالَىٰ جوف بدل رسي بعرش حق رسي هيچ ميداني
که الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ چه باشد اي طالب صادق
تا تو از کون و مکان بيرون نيائي بُوي وصال محبوب بمشام
جان تو نرسد و تا تو از خود کلي بيزار نگردي از هويت او اگر
نگردي و تا لذت فقر و نامرادي در کام تو نرسد هرگز شراب
محبت نچشي پس در جميع امور استمداد از مرشد کلي تا از کبر

ابن بغایت استقامت یابی و عنقریب بمطلوب رسی اِنَّ اللّٰهَ
تَعَالیٰ هُوَ الْهَادِیْ **فصل چهارم** در بیان اذکار متفرقات
عربی و فارسی و هندوی که دران توحید مطلق و بعضی
سلوک جوگیان و اذکار ایشان که دروهم میگویند و جلسهٔ
ایشان و دعوت گیر که تعلق بعلم سیمیا دارد بدانکه از کار
متفرقه ذکر عربی اَنَا فِیْهِ هُوَ فِیَّ و چون اَنَا گوید رو بسوی
دل دارد و بطرف آسمان هُوَ در دل ضرب کند فِیَّ اَنَا اَنْتَ اَنْتَ
اَنَا اَنَا طرف دل ضرب کند و اَنْتَ طرف آسمان بگوید اَنَا هُوَ هُوَ
اَنَا مثل مذکور ذکر جلی اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ
اللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اوّل اَللّٰهُ اَکْبَرُ بر استاده و هم چنا
گوید و کلمهٔ لَا اِلٰهَ از دل بکند طرف راستا برد و اِلَّا اللّٰهُ در دل ضرب
کند و طرف آسمان بگوید وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و راستا بگوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ
و در چپا وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ ضرب کند ذکر کلمهٔ تمجید هم بنوع مذکور هست

هست ذکر فارسی راستا بی چون و چپا بیچگونه و بطرف آسمان
بی شبه در دل بی نمونه ذکر هندوی بطرف دل تهون با آسمان
توُن باز با آسمان توُن در دل تهون دیگر راستا اُوهی هی
چپا بهی هی در دل اَهِین هی و با راستا اینهان توُن چپا
اینهان توُن طرف قبله اوهان توُن بطرف آسمان اونهان توُن
در دل ضرب کند اینهان توُن دیگر مربع بجلسهٔ جوگیان بنشیند
و سر و چشم با آسمان بردارد و این ذکر ده هزار کرت یا زیاده
بگوید اَوْهی هی اَوْهی هی عالم سیر و طیر دست دهد بدانکه
اول در سلوک جوگیان سه چیز بدست آرد و در وهم بذکر ایشان
مشغول باشد اول جلسهٔ ایشان که از ایسک میگویند و آن
هشتاد و چهار نوع هست و هر جلسه نفعی دیگر دارد مؤلف
این رساله یک جلسه اختیار کرده که دران نفع و خاصیت همه
جلسها آید و آن آنست که مربع بنشیند و هر دو پای کرده

آورده پاشنه پای چپ فرود خصیتین نهد پای راست نیز دیگر
او بدارد و مقعد را به بندد دوم از راه مقعد بالا کشد و ناف ودم بدل
گرفتار دوری و پشت راست دارد و دهان را به بندد و زبان را
در کام چسپانیده و بروهم اگر مشغول باشد و در باطن
فکر کند دوم گرسنگی دست آرد سیوم خواب بدست آرد
یعنی در پهلو خواب نرود و چون این سه چیز بدست
و وهم قرار گیرد و فتح مقصود شود و صفاء باطن دست
دهد و خارق عادت ظاهر شود و بعالم ارواح ملاقات
یابد بدانکه باصطلاح حکماء هند دم به سه قسم است یک
بالا میرود و دویم قسم فرود می آید و قسم سیوم در جمله
اندام میگردد تا خون را گرم دارد بهمه ران عضوی که خون
و باد نرسد آن عضوی مفلوج گردد چنانچه حرکت در آن
عضوی نماند و این دمها از غذا پیدا میشود و چون خواهد

خواهد که دم ببود باید که غذاء لطیف خورد مثل شیر برنج و از
گوشت و چرب احتراز نماید اما نفس فرود که قسم دوم است
دائما بسته نگاه دارد بهیچ وقتی بیرون شدن ندهد مگر بوقت
حاجت انسانی در محافظت چند چیز دست دهد اول وجود
او همیشه تندرست باشد و عمر دراز شود و پیری و ضعف در او راه
نیابد باصطلاح ایشان این دو باد را آبجیوت گویند بنوعی که مذ
گور شد مشغول بماند بسیار فوائد معاینه کند و اگر خواهد که عالم
غیب مشاهده کند نظر دو چشم را بر میان بینی بدارد و در آن حالت
کلمه الله الله در دل ورد کند این چون بکمال رسد هر که در نظر او
آید از مسحور و مسحور هیچ زهر و سحر کار نکند علت او راشود و
مستجاب الدعوات شود و از کشف غیب مشهود گردد و محلهای وهم
در اصطلاح ایشان هفت موضع اند مقعد فرج ذکر ناف دل حلقوم
میان دو ابرو و تاریک سر که آنجا سوار اخیست که خاطر نیست اما

چون روغن بماند و بیم گشتند بوی آن بدماغ یابد و در حالته
کودکی از محل زم میماید و میجهد و از جمله وهم این محل شریفتر
است اقرب است بحصول مقصود بدانکه چون خواهد که در
عالم وهم در آید و از عالم غیب چیز معاینه کند پس هر کلمه
بنزد ایشان هر محلی را منصوب منسوب کرده اند همان کلمه
در همان محل وهم کند خواص از فکر زود تر آشکار شود اول وهم
مقعد آغاز کند یعنی فکر خویش را در آن محل بدارد و آن محل خلا است
و این کلمه را در آن حالت بدل گوید نه بزبان و کلمه مذکور این است
سُبُّوحٌ یعنی یا رب در ین وهم جمله محسوسات دفع شوند دوم
فرج ذکر میان خصیتین وهم کند و این کلمه بگوید اُوّاهُ یعنی یا
قَدِیرُ در ین وهم هرچه در خاطر بکند همان داند معاینه شود
از صلاح یا از فساد و این محل مشهور است سوم در ناف وهم کند
و این کلمه گوید رَهِینُ یعنی یا خالق در ین وهم

در ین وهم طی الارض دست دهد و علم لدنی حاصل آید
و عالم علوی و سفلی مسخر او شوند و این محل شیخ است
چهارم محل دل وهم کند و در پستان چپ است بگند و این کلمه
بگوید تَزِینُ بَرْزِینُ یعنی یا کریم یا رحیم صاحب این وهم اهل
دل گردد و غیب او مشاهده و معاینه باشد و اگر کسی
چیزی بگذارند همان لمحه او را مکشوف شود و این لمحه
محل آفتاب است پنجم محل وهم حلقوم باشد در آن
موضع کلمه ای را تفکر کند یعنی یا مُسَبِّحَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در ین وهم
عالم علوی و سفلی مطیع و منقاد او شوند این محل [illegible] است
ششم محل وهم پیشانیست بالا میان دو ابرو نظر در
برده بینی دارد و این کلمه را بگوید تَرَهَامُ یعنی یا عَلِیمُ او را
خواص حقایق اشیا کشف شود بغیر از آنکه کسی
بیاموزد و این محل عطارد است هفتم محل وهم بالاتر

عَظْمیت

از دماغ هست و این کلیمه بگوید هفتصد بار یعنی یا محیی صاحب
این وهم حیوة ابدی یابد و مثل خضر شود و این وهم عظمت
و جمله طالبان ازین وهم مقصود یافته اند بدانکه قاصر
از عقل و علم وحدة منکر اند پس سخن ازان بیحز انسان لبیب
وادراک ذهن فهم نتواند کرد و ایضا شرایط دعوة
این هفت اسما آنست که محل خالی باشد و در آخر ماه
روز جمعه بعد از اداء نماز در خلوة بنشیند و هر اسمی که
خواهد هر روز دو هزار بار بگوید و تمام شب زنده دارد
و نان جو را قوت کند بدانکه اشتقاق سیمیا از سمواتست
و عاملان گفته اند که هر که شکل آفتاب را راست با خویش
و شکل ماه چهاردهم را چنان وهم کند پس غریب و عجیب
وهم کند و هیچ علتی و رنجی پیدا نشود چنانچه با آتش نسوزد
و با آب غرق نشود و اسلحه بر وی کار نکند و دایم با روحانیان

بعضی گویند کرسی او را بنشانند و چهل روز نان حیوانی نخورند م

حاییان ملاقات شود و هر چه بخواهد با جسم در عالم ملک
تصرف کرد و روح از قید بشری خلاص یابد و در عالم ارواح
تصرف باشد و اگر وهم هفتصد فتح شود او را هفت چیز دست دهد
اول اگر خواهد مثل ذرهٔ آفتاب شود و بهر راهی که خواهد
برود و نباید که کس او را ببیند و از نظر مردم غایب ماند
و دوم چون خواهد که مردم را با هیبت نماید و پیش چشم او
همه عالم یک ذره نماید و کلیمه را در وهم دارد سیوم پیش
او نزدیک و دور پنهان و آشکارا یکسان نماید چهارم
هر چه خواهد در پیش او مهیا شود از آب و طعام و میوه
غیر هنگام پنجم آنچه از مردم بخواهد بیابد و هیچکس سخن او رد نکند نیابد م
و هر که عدول کند هلاک شود ششم هر که او را ببیند محبت وی شود
هرگز او را احتلام نشود هفتم عمر او دراز شود پس بدانکه ملک گیرد
همه چیز از خواص دل هست طالب تصفیه و تزکیه بکمال یافت

خارق عادت و کرامات هم از قدرة ولایت چون فکر ماسوی الله
در باطن نیاید وحدانیة حق در باطن قرار گیرد و هرچه
طالب خواهد همان شود القول من العارف کن من الله
ثابت هست اما دعوة علم سیمیا علم شقی که از سر روح بر خرد
و خواهد که خود را از جهت لقای دوست کلف کند این اسما را
بترتیب بخواند اما باید که از تجلی قهری که دریای بلا گویند
سعی نکرداند و نترسد تا تجلیات لطفی بتواند رسید
و این مهلکات فقیر بسیار معاینه کرده اند باید که در
خلوة چهل و هفت روز بنشیند و نان جو با نمک و سبزی
اختیار کند با صوم روز این اسما بخواند در هفته اول
این یک اسم بحضور تمام بخواند حیطیقور ش بعده
این چهار اسم اعظم هر اسمی را ده ده روز بعد دش روز
بخواند و این اسما را جوهر تسمیه خوانند اینست بسم

سیمیا

بسم حلقنقسلعطلیثا هو هو الله اللوم شهقثال حق
حق الرحمن سلیطلیع اللوهیم حیم او هیم الرحیم
لوافر لقلطا حیشلعوا میثال باید که بمی فظت تمام
بر اسرار واقف باشد تا به رموز علما و حکما اطلاع یابد نوع دیگر
طلوه اسم اعظم اند که جمیع علم سیمیا در ان مندرج هست و در
هر حرفی از آن کاری لطیف و در هر نقطه از آن اثاری شریف
دارد و حکماء متقدمین این اسما را دعوة کرده اند و انواع
نعمت و برکت یافته اند و کار ایشان بمرتبه عالی رسید و
هر که درین دعوة خوض کند به بیند آنچه بیند و بشنود آنچه
بشنود و آنچه خواهد ازین اسما معلوم کند اسما این هست
بهلطفی سلیطلیع بشیم اذونی اذون بهکشی اهیاحوث
اهیا اغیر الهیا وفشی اشما کلو اکلوش یحی تحشی مریواقو
ه مریوغل قوشی مریو قوه مریو قد قوشی حیهله

رش مر یوقش مر یوقش آل آل خضعت له جنود السموات
والارض وخشعت الملائکة سجدا علی وجوههما بنور عظیم
اشمخ یا الهي نوع دیگر باید که این سلک مروارید حکمت
در حلقهٔ جان نهفته دارد الا پشیمانی وسرگردانی بهم بدست
خود خرید کرده باشد وظاهر بینان که بر اسرار وقوف ندارند
از غایت حماقت ترا ساحر وکافر وزندیق گویند وتهمت
وافترا پیش بادشاه وقت برسانند تا ترا هلاک کنند باید پنهان
واگر پوشیده دارد بمقام عالی برسد نتیجهٔ این اسما آنست
که در آفاق مشهور ودر مجلس منظور باشد باید که اسرار را
نهفته دارد تا عجائب وغرائب بیند ودشمن بر سگال از تو
هراسان باشد واگرنه در بلا بر خود گشاده باشد اما بدانکه علم
سیمیا بر دو قسمست مطلق ومقید ترتیب مطلق آنست که
اول چهل روز روزه دارد افطار از غله که در پوست می باشد

می باشد مثل جو وبرنج وگندم کند ونانخورش روغن کنجد
ونمک کند باید که در خلوت باشد چنانچه با هیچ آفریده سخن
نگوید ونشنود در ریاضت تمام کند واکثر احوال شبها
زنده دارد در وقت دعوه همه وقت بخور از قسط وکندر
بسوزد ودائم نماز بگذارد وبعد از هر نماز متصل این دعا
بخواند بحضور دل یا من هو اول کل شیء ولیس له اول
ویا من هو آخر کل شیء ولیس له آخر یا واحد لا واحد
غیره لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر سبحانک و
بحمدک هشت شب متواتر بخواند ودر هفته دوم مثل ماه
دینار نوری معاینه کند چون آنرا به بیند تسبیح دوم بار رقت
دل بسیار گوید واین تسبیح دقیائیل سبحان من له العزة
والجبروت سبحان الحي الذي لا یموت لا اله الا هو الا
ول والآخر وآن نور هر شب می افزاید تا مثل ماه شو

شود باز این تسبیح تا سی شب متواتر بخواند تا آن نور زیاده
شود تا حجاب کلی مرتفع گردد و جمیع دنیا از اول تا آخر
بیند او عرش کند و عجائب و غرائب معاینه کند تسبیح سیوم
اینست سبحان الملک الجبار القاهر سبحانه وله الحمد
والنعماء لا اله الا انت یا عزیز یا غفار یا متکبر یا مذل
وبعد ازان تا شب چهارم این تسبیح چهارم که ازان اجائیل هست
بخواند سبحان من له الحمد والنعمة سبحان خالق ا
السموات السبع طباقا سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة
والروح تسبیح پنجم که منضم گرده بخواند واین تسبیح میکائیل
هست سبحان الرحمن الرحیم سبحان الملک المحیط
سبحانه وبحمده ابد الابدین ودهر الداهرین
تسبیح ششم هم ضم کند اینست سبحان من تعالی ولا یری
سبحانک انت الله لا اله الا انت ملک الدنیا والآخرة

والآخرة وانت الملک الدیان چون شب چهلم شود مردی
بصورة خود معاینه کند این مرتبه ولایت و کمال هست باز تسبیح
هفتم که ازان اجائیل هست بخواند سبحان خالق طحیطم قال ملک
الاملاک سبحان یلیق بجبروته وهو الواحد القهار
وقاهر غیره ایام با ملائکه و روحیان ملاقات و هم کلام
شود و بمقصود اعلی رسد واین تسبیح ملازمت نماید سبحان
من له الملک سبحان سلطان الابدین الابدین ودهر
الداهرین سبحان القادر علی کل شیء سبحان قاهر
للعباد بقدرته سبحانه لا اله الا هو الکبیر المتعال
واین تسبیح هم بگوید سبحان خالق حهتکفیال الاعظم الملا
ئکة الموکل بالفلک الاعظم سبحانه لا اله الا هو سبحان
الله سبحان یلیق لجلال عزته وجبروته لا اله الا
الکبیر المتعال باید که در خواندن تسبیح اول و دوم این

تسبیحات که بعد از هفتم تسبیح انداول سه بار خوانده
تسبیح اول و دوم بخواند و در خواندن تسبیح سیوم و چهارم
و پنجم این آسمان اپنج تا پنج بار اول و آخر بخواند و این
تسبیحات معظم سیمیاست نوعی دیگر از علم سیمیا مجرب
است ترتیب خواندن چنین است که در دهه آخر
ماه روز جمعه بعد از نماز در خلوت چهل و شش روز
بنشیند و به هیچ آفریده ملاقات نکنند و سخن نگوید
و دایم با صوم باشد و ترک حیوانی شرط است و افطار با
سبزی و برنج سالی کند و شبها زنده دارد و روز و شب
دو هزار بار بخواند و در روز اندکی بخسبد و نماز فوت نکند
آسما اسرار اینست قم قیم قیمی اللاه اله الله الله ملک
قدیم قلقلان اللاه اله الله بحق حیطیقورشی اللاه
الله الله بحق عزعز تک یا عزیز از این آسماء دیوان

دیوان و پریان و مار و مور و در همه مسخر شوند و زبان مرغان
فهم کند و با هم دیگر متکلم شوند این اسرار با کسی نگوید و اگر هلاک
شوند و چون بیست روز بگذرد مقدار هشت ده درم برنج
بخورد از این اکل او را قوت از غیب رو نماید و بعد از
این آسماء هزار بار بخواند اینست اهتشم اللوهم یا شیم
تهو الیم رکیم وکیم بسطو رشیم درین درین جمله ملایکه
که با عضاء موکل اند تسبیح ایشان بشنود و چون بیست روز
گذشته باشد جمیع ملایکه پیش او بیایند و با او نماز گذارند
و مصافحه و چون سی روز گذشته باشد آب و باد و رعد و
برق و باران و همه دریا مسخر او شود و بهر وقت که خواهد
حاضر آید باید که این اسرار با کسی اظهار نکند تا در هلاکت
نیفتد و برنج ضایع نشود و چون سی و پنج روز گذشته باشد
گنجهاء روی زمین بر او کشف شوند و دنیا بصورة زنی

خوب روی آید و گوید آنچه از دنیا بخواهی بدهم باید که با او
سخن نگوید و بحکایت او فریفته نشود تا رنج ضایع نگردد
و چون چهل روز گذشته شود آسمان و زمین و آفتاب و ماهتا
ب و جمله ستاره گان مسخر وی شوند و اگر خواهد هر یکی را
حاضر آورد از برکت اسماء الله فرشتگان را فرمان شود
تا هر یک را حاضر آرند و چون چهل و شش روز تمام شود ارواح
با او مصافحه کنند و ملکوت و جبروت و لاهوت معاینه کند
و اگر بدین دعوة او را این چیزها کشف نشود تحقیق بداند
که نفس او از معصیت و لقمهٔ حرام و دروغ و غیبت و از نظر
شهوت پاک نشده او را دری دعوت و دعوتهای دیگر
مشغول شدن خطا و ضلالت باشد والله اعلم نوع دیگر
از اسماء سیمیا که از جواهر خمسه گویند حق تعالی بدانها
آسمان عرش آفریده و بهر شب و حاجت که بدین دعوت

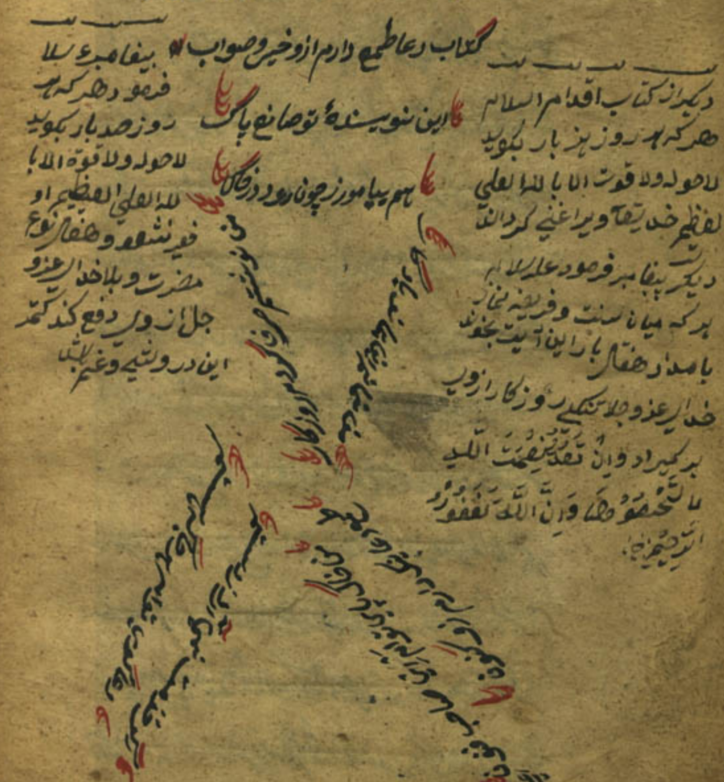
دعوت مشغول شود باید که هفت روز روزه دارد افطار
بنان و نمک کند و غیر از بینی ماهیچ نبات و در خلوت غیر از
نماز فریضه و سنت بچیزی دیگر مشغول نشود و شب و روز
بدین اسم مشغول باشد بی عدد بخواند و بعد از هفته
انشاء الله تعالی حاجت بر آید اسم اینست حیطیقوس
نوع دیگر پنجم اسم اعظم در فن عجائبات باتفاق حکما بسیار
بیازموده اند اینست بسم الله الرحمن الرحیم تَشْلِیفَا
مَیَهْلَفِیفَا یَشْفِیفِیفَا اَهْلَهِیفُونَ سَمِیعَ عَادِ
نوع دیگر دوازده اسم بشمخ روایت فرمود سید علاء الد
ین گنتوری رحمة الله علیه اول طهارت باطنی بجا آرد و ترک
حیوانی کلی نماید در خلوت نشسته هشتاد و چهار روز با
صوم باشد و افطار بانان و نمک و میوه کند و اول یکبار
دعا بشمخ خوانده و پنج اسم که می آید سه بار خوانده

دو اسم دیگر که خواهند آمد صد بار یازده بخوانند و پیش
از شروع دو رکعت نماز بگزارد و در رکعت اول و در دوم
یس بخواند اگر یاد نباشد صد بار اخلاص بخواند و ا
آغاز از شنبه کند تا دوازده هفته این دوازده اسم را
بخواند هفته اول این دو اسم بخواند مضر اشیل خوشیم
محیا ذو شیم پنج اسم اینست یا کهس هیوه یا نشر
جنبخ یا بسلمخوث یا غربا شبنخ اهوه یا شموثا
رهینخ انت الهی بحق هذه الاسماء الشریفة
ارفع الغطا یا عتق بجری لا نظل الملائکة الکرام
بعد از آن شب هفتم نوری میانی دو دست خود
معاینه کند آن روز بروز زیاده شود تا تمام دنیا را محیط
شود در هفته دوم دو اسم دیگر زیاده کند اینست
یا شیم هوا الیم باز دو اسم را ضم کرده روز و

روز و شب صد گره بخواند و آن پنج اسم دائما اول بخوانند
دائما نور هر روز ترقی میشود باز در هفته سیوم دو اسم
دیگر زرزر دو اسم زیاده کرده بخواند اینست عجیما تو بل ملخو
ث و در هفته چهارم دو اسم دیگر زیاده کرده بخواند ا
اشر باک عوتا درین هفته سلام ملائکه استماع کند
و در هفته پنجم دو اسم دیگر زیاده کرده بخواند یا شیم
هوا الیم سطوریشم روز و شب بخواند درین هفته
سخن ملائکه بشنود و در هفته ششم دو اسم دیگر زیاده
کرده بخواند یا شیم اخشیم و آن پنج اسم دائما شفیع
در آخر شب آرد درین هفته شخصی مثل خود بیند در هفته
هفتم دو اسم دیگر زیاده کرده بخواند یا شیم غیا فیشم
درین هفته ملائکه کراما کاتبین را به بیند و در هفته
هشتم دو اسم دیگر زیاده کرده بخواند و تکیم سطوریم

درین هفته ملائکه در نظر وی آیند و در هفته نهم تمجید زیاده
کرده بخواند یا حنان یا منان یا ظاهر یا مظهر یا لا اله
الا هو ذو الملک و الملکوت و تنوره بالنور و الوقار
و تعطفت بالجود و الکرم یا لا اله الا هو تحیی و تمیت
و این دو اسم دیگر زیاده کرده بخواند یا مسهلک ملکوت
زکیم درین ملائکه تمام اعضا که موکل اند حاضر آیند و
پاکی حق تعالی بگویند درین طعام اندک باید خورد و در
هفته دهم این اسم زیاده کرده بخواند الیما حرخ کیار کیم
روز و شب بعد بخواند درین ایام تسبیح ملائکه آسمان ٥
بشنود و صف در صف در بیند و در هفته یازدهم این
اسم را زیاده کرده بخواند لیاکافهو درین ایام ملائکه
در عقب وی نماز گذارند و صورت ملائکه بیند در هفته دوا
زدهم این اسم زیاده کرده بخواند معازی خشیم این

این هفته فاضل ایام گذشته و این اسم نام خاصلتر ازین اسماء
سابقه است درین ملائکه مصافحه کنند و مبارک گویند
که تو مثل ما گشتی در عبادت باشی تا از بلا دنیا بگذری و این
اسم که آخرین اسماء اعظم است برای دفع بلاها بخواند
یقین است که آن بلاها دفع شوند و اگر در شهری وبا روی
نماید این اسما بخواند دفع شود و در هر کاری که این دوازده
اسم بخواند آن کار برآید خصوصا در سفر بوسیلت این
اسما ملائکه را گویند که ملازم من باشند یقین است
که ملازم باشند و از دزد و غرق و حرق ایمن باشد والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب و تمت هذه الرساله المیمو
نه المسمات بالنظارت القادریه من ید فقیر حقیر کثیر ا
التقصیر الراجی الی رحمت الله تعالی اعنی محمد ملک بن محمد
خواجه بن محمد زفر رحمهم الله بفضلهم و کرمهم در بیست



بسم الله الرحمن الرحیم

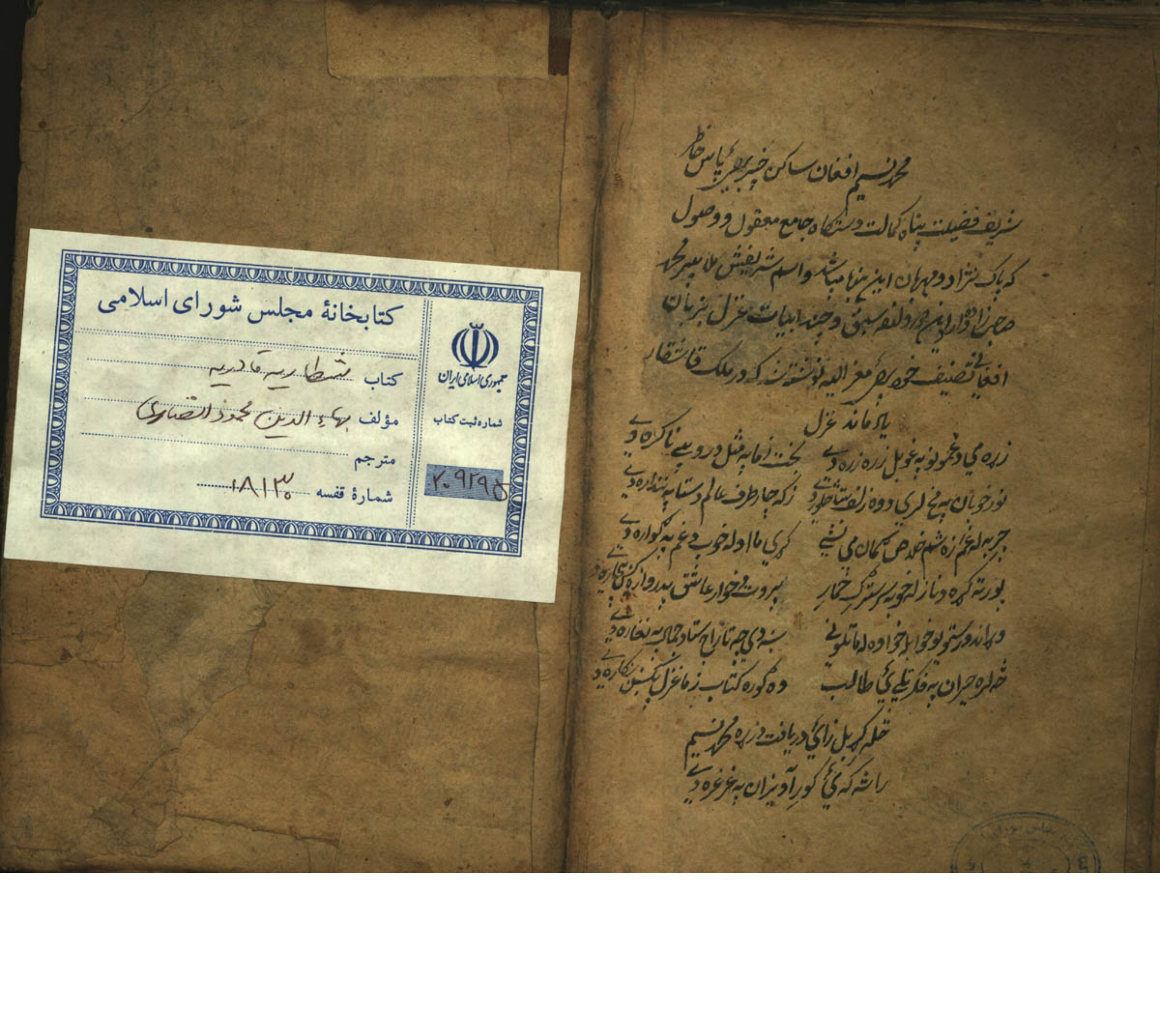
ذ ده کره دارنک د ولس ذکر دي راغلي په
طریقه د نقش بندیه کښي لطیفه اول ذکر اسم ذا
ت دی چه تر سپاه بند او زړه بزره کښي وائي الله
الله تر هغه پوري چه د زړه ژوندي شي او نار روا شي
تر هغه پوري الله الله چه آوازي هم به غګوو اوري
دویم ذکر نفي اثبات دی چه ستر بند او زړه بند به
زړه کښي وائي لا اله الا الله په یوه ساه سره اوه کرت
یا نه کرت یا زیاتي پیدا شان سره چه لا د زړه له سره
را وخلي او الف د اله به و چولي او ده د الا به سینې تا بند
ده وهي او الا الله بیا زړه باندې وهي د ریمه لطیفه
روحي دا چه په سینې تي باندې وائي الله الله تر هغه پوري چه
الله یکښي جاري شي خلورمه لطفه لري دا چه به

تندو پسې وسینې باندو وائي الله الله ترهغه پورې
چې الله پر جاري شي ونبحم لطفه نفسي دا چې په نامه
باندې وائي الله الله ترهغه پورې چې الله پر جاري
شي شپږم ذکر خفي دي چې الله الله د سر په مغزو
وائي ترهغه پورې چې الله پر جاري شي اوم ذکر
اخفیه دي چې د سر وماسه په هوا کښې ته الله
الله وه وائي ترهغه پورې چې الله پر جاري شي نه
اتم ذکر نوري دي چې د وجود په منځ باندې الله
الله ته وائي ترهغه پورې چې الله پر جاري شي نه
نهم ذکر سلطان دي چې په تمام وجود باندې وائي
ترهغه پورې چې تر هر ولښته ذکر دي نار وهي الله الله
او لسم ذکر صفات دي چې بدالسو صفتو نو دي
د خدائي ذکر کوینه علم حیات قدرت اراده سمع

بصر کلام تکوین دا ته يې نا سوي دي اله بې
مثله بې مانندہ هم بې چون بې چګون دا دوه
سلبه دي هغه ذکر د بدا رنګ کوي چې ته حیات
يې خما حیات کي لتا راغلي دا ته عالم يې خما علم
لتا راغلي دي ته مرید يې خما اراده لتا راغلي دا
ته سمیع يې خما سمع لتا راغلي دا ته بصیر يې خما بصر
لتا راغلي دي ته متکلم يې خما کلام لتا راغلي دي
ته بې مثله ته بې مانندہ يې ته بې چون او بې چګون يې
او یولسم ذکر خیالي دي چې په فکر کښې دا راوړي
چې مخلوق وارہ نابود دي هیڅوک نشته خو يم ته يې
دولسم ذکر حضور دي دا رنګ وائي ته حاضر يې زه در
وینم ته ناظر يې زه وینم ته شاهد يې زه د وینم ته مي
مل يې زه د وینم ناست ولاړ بدا ساعت کښې ته بدا

ذکر مشغول یې چه حضور د پکمال سره روزي شي
نور به نه صاحب کمال شي که د دا حضور روزي شي
شاه به وه وینې خندانه او به عربې دا رنګ دای
انت حاضري انت ناظري انت شاهدي
انت صفي ولي شرط هم لازم د طالب باند
چه ذره نوره خلاف ونکاند له شرع
او پنځه وقته د مونځ په جماعت کاله امام سره خلوتون
او ده او چهل د نه وکا ني شه بدعت وي ولي لوی سحر
د پاڅي د ولس رکعت سجود دوه کذاري پس له هغه
دیدا ذکر مشغول شي او خبر د نکاند چه نور روه خیږي خلور رکعته
اشراق مونځ وکذارین بیا چه خابنت شي څي د کذارین
او پس له نماز دیګه د هم نکاند خبر به ا رکار و د مشغول دې
څو اوده شي پس له وتر بیا هم زده کړي چه خلوردې مقامون

په سلوکه کښې هر طالب چه خپل افعال اقوال اخلاق کل
موافق په شریعت کاله کل بد و پرهیز کار شي د مقام ته ناسوت
داي چه اوصاف حیواني بکښې لا د وینه چه کي مینه لا خوب
او په ویر خوراک او په آغوستن او د عورتو په لیدو په آورد د
په ډیره وینه و چه طالب په ذکر فکر کي تسبیح تهلیل رکوع سجود
هیې مشغول شي چه کي خوب او خوراک یې هیڅ له لیده وله او ډیر هم له عورتو
زړه سوړ شي تل یې مینه مشغولا شي له خداي دا مقام د ملکوت دې
طریقت ورېم داي ملایک هم بد ا مقام کښې وینه چه تزکیه
د نفس او تصفیه د زړه او تجلیه د روح یې حاصله شي او چه له د
مقامه تیر شي په صفاتو د خپل خداي کښې مستغرق شي او په عشق
په محبت کښې په یقین په معرفت هم ښه ذوق د وحالت کښې دې ډیر
تمه تمام شد این دو لفه سبق طریقه نقشبندیه بدست خط فقیر حقیر



محمد نسیم افغان ساکن خیبر ... پاس خاطر
شریف فضیلت پناه کمالات دستگاه جامع معقول و وصول
که پاک نژاد و مهربان این بنام میباشد و اسم شریفش ملا میر محمد
صاحبزاده ... این دولت سبق و چند ابیات غزل بزبان
افغانی تصنیف خود بطرز الیه نوشته شد که در ملک ... یادگار
ماند غزل

زړه مي د غمو نو په غوبل زره زره دے — بخت زما په مثل د روبیه ناکره دے
نور خوبان په مخ لري دوه زلف ستا خلور دے — زکه چار طرف عالم د ستا په ښندلره دے
جگر په لو غم زه شم خلاص گمان مي نشي — کړي ما د له خوب د غم په گواره دے
بورته کړه د ناز له خوبه سر گ خمار — په روت د خوار عاشق بیدروازه ... دے
د ماند و رستو نو خوا په خواوه له ... — سبه دي چه تاراج ستا د جمال په نغاره دے
خوله ... حیران په فکر تلي کي طالب — ده گوره کتاب زما غزل بکښن ... دے

خلکه کړ بل رایي دریافت د زړه محمد نسیم
را شه که يي کور آدیران په غرغره دے

